

امام خمینی و حق تعیین سرنوشت

سید جواد ورعی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۹/۲۶

تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۱/۲۸

سیاست متعالیه

- سال دوم
- شماره چهارم
- بهار ۹۳

امام خمینی و حق
تعیین سرنوشت
(۴۳ تا ۶۰)

چکیده

امام خمینی از فقیهانی است که در دوران نهضت اسلامی و پس از پیروزی انقلاب و تأسیس نظام جمهوری اسلامی بارها از «حق تعیین سرنوشت برای هر ملتی» سخن گفته است. ایشان این حق را که به نظرشان هم جنبه درونی و داخلی دارد و هم جنبه بیرونی و خارجی، در قالب دو «اصل اسلامی در عرصه حکومت» مطرح کرده‌اند که در آغاز سلطنت پهلوی زیر پا نهاده شد؛ اصل «آزادی مسلمانان در تعیین سرنوشت خود» و اصل «استقلال ملت از دخالت بیگانگان». دیدگاه ایشان در این زمینه در میان فقیهان نظریه‌ای بدیع و تازه به‌شمار می‌رود. این مقاله به «تبیین دیدگاه امام» در مقایسه اجمالی با نظریات دیگر، و حدود و ثغور و محدودیت‌های آن در مقایسه با «حق تعیین سرنوشت در اسناد بین‌المللی» می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: امام خمینی، حق تعیین سرنوشت، ملت، آزادی، استقلال

مقدمه

«حق تعیین سرنوشت» از جمله حقوق اولیه بشر به شمار می‌رود که در موادی از اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق حقوق مدنی و سیاسی، و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در سال ۱۹۶۶ تصویب شده و در سال ۱۹۷۶ لازم‌الاجرا گردید، مورد توجه قرار گرفته است. (مه‌پور، ۱۳۷۳: بخش ضمیمه/عباسی، ۱۳۹۰: ۳۸۷) اما موضوع این مقاله «دیدگاه امام خمینی در باره حق تعیین سرنوشت» است.^۱

صرف نظر از این بحث اختلافی که «این حق در صورت اثبات، از آن کیست؟» (ر.ک: فرین، ۱۳۹۰)، با توجه تمرکز سخنان امام در سخنرانی‌های مختلف بر «حقوق ملت ایران»، معلوم می‌شود که ایشان این حق را از آن ملت می‌دانستند؛ ملتی که در یک چارچوب سرزمینی و جغرافیایی به نام ایران و تحت یک حاکمیت سیاسی زندگی می‌کنند. قبل از بررسی دیدگاه ایشان، به احتمالات و نظریاتی که درباره «حق تعیین سرنوشت» وجود دارد، اشاره می‌شود.

احتمالات یا نظریات چهارگانه در باره «حق تعیین سرنوشت»

درباره حق تعیین سرنوشت برای مردم، دست کم چهار نظریه وجود دارد:

۱. مردم ذاتاً دارای «حق تعیین سرنوشت» اند، به این معنا که این حق را از جای دیگری دریافت نکرده‌اند. حکومت امری دنیوی و زمینی بوده و از آن مردم است. امری دینی و آسمانی نیست که از حوزه اختیار انسان خارج باشد. (ابوالحمد، ۱۳۷۶: ۸۰-۸۳)

۲. این حق ذاتاً از آن خداست که خالق جهان و انسان بوده و دارای حق حاکمیت است، ولی خداوند آن را به مردم سپرده تا امر دنیای خود را با تشکیل حکومت و واگذاری آن به نمایندگان‌شان سامان دهند. بر این اساس، هر کسی که از نظر مردم برای این امر صالح باشد، می‌تواند انتخاب شود. پیشاپیش شرط خاصی از جانب خداوند برای حاکمان تعیین نشده است.

این نظریه را می‌توان به دیندارانی نسبت داد که حکومت را امری زمینی و نه آسمانی دانسته و معتقدند خداوند انسان را خلیفه خود در زمین قرار داده و حاکمیت را به او سپرده است. تفاوت این نظریه با دیدگاه قبلی آن است که مکتب دیدگاه قبلی اصولاً بر محور انسان است، نه خدا؛ و برای خداوند و دین او شأنی در این عرصه قائل نیست؛ ولی نظریه اخیر حق را ذاتاً از آن خدا می‌داند که خداوند حق خود را به مردم تفویض کرده است. شاید بتوان این نظریه را از یک جنبه، نظریه رایج در میان اهل سنت دانست. از نظر آنان اگر پیامبر را استثنا کنیم، بعد از رحلت آن بزرگوار حاکمیت و تعیین سرنوشت مردم به خودشان واگذار شده و آنان نیز حق خود را به «اهل حل و عقد» می‌سپارند تا فردی را

انتخاب کنند و جامعه را بر اساس کتاب و سنت پیامبر اداره کند. (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ج ۱: فصول ۲۶ - ۲۷ / نائینی، ۱۳۸۶: ۷۲)

۳. این حق ذاتاً از آن خداست و حاکمیت را به مردم سپرده ولی در چارچوبی معین و مشخص. به این معنا که برای اداره جامعه ضوابط و قوانینی وضع کرده و برای حاکم هم شرایطی مانند اعلیت در دین و عصمت (یا عدالت) تعیین کرده است. مردم نمی‌توانند خارج از این چارچوب، قانون وضع کرده، و هر که را خواستند برای اداره جامعه تعیین کنند. حق تعیین سرنوشت را به مردم، و حق ولایت بر جامعه را به امام معصوم (و در غیبت او به فقیه عادل) اعطا کرده است.

بنا بر این نظریه، لازم است میان این دو حق به گونه‌ای تلائم ایجاد شود تا تهافتی پیش نیاید. چگونه ممکن است حق حاکمیت یا حق تعیین سرنوشت به دو مقام سپرده شود: یکی مردم و دیگری دین‌شناس (امام و فقیه عادل)؟ برای حل این تعارض دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است. (منتظری، ۱۴۰۸، ج ۱: ۴۰۵ - ۴۰۶)

یکی از راه‌های جمع میان این دو حق تفویض شده، آن است که بگوییم: امام معصوم (و فقیه عادل در عصر غیبت) ولایت دارند، اما «تولی امور جامعه» به رأی مردم بستگی دارد؛ به این معنا که اگر مردم با امام معصوم (و فقیه عادل) بیعت نکردند و به او رأی ندادند، زمینه برای اعمال حق او فراهم نمی‌شود. بنای حق تعالی هم بر این نیست که شخص منصوب از جانب وی خود را بر مردم تحمیل کند. مردم باید با رضایت کامل بخواهند تا امام معصوم یا فقیه عادل تصدی امور جامعه را به دست گیرند؛ تا مردم نخواهند آنان تکلیفی در این زمینه ندارند.

گواه بر این مطلب سیره امام علی(ع) پس از سقیفه است که وقتی حمایت مردم را ندید، قدمی برای اعمال ولایت برداشت تا وقتی که مردم پس از خلیفه سوم آمادگی خود را برای پذیرش ولایت آن حضرت اعلام کردند. فقیه هم در عصر غیبت نیز همین شأن را دارد. تا مردم به او رأی ندهند، او حق و وظیفه‌ای برای اعمال ولایت و حاکمیت سیاسی ندارد، چراکه حاکمیت سیاسی مطلوب، بدون رأی و همراهی مردم امکان‌پذیر نیست، مگر حکومتی که بخواهد با استبداد و دیکتاتوری خود را بر مردم تحمیل کند و چنین حاکمیتی مشروعیت و دوام ندارد.

۴. به طور کلی حق تعیین سرنوشت مردم به دست خداست و خدا این حق را به امام معصوم و فقیه عادل سپرده و مردم هیچ حقی در این زمینه ندارد، و تنها شأن آنان اطاعت از کسی است که خدا تعیین کرده است. (مؤمن، ۱۴۲۸، ج ۱: ۲۲۵ - ۲۲۹)

سیاست متعالیه

- سال دوم
 - شماره چهارم
 - بهار ۹۳
- امام خمینی و حق
تعیین سرنوشت
(۴۳ تا ۶۰)

در این نظریه مردم حق تعیین سرنوشت خود را ندارد. آنان در این زمینه مجبورند و نیازمند قیّم. امام (و فقیه عادل) اگر بتوانند، هر چند با زور و حمایتِ گروهی اندک حکومت را به دست بگیرد، حق و تکلیف دارد تا حکومت کند. اصولاً خداوند برای مردم حقی در جهت تعیین سرنوشت قائل نیست.

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد در میان این احتمالات و نظریات چهارگانه، براساس شواهد و قراین، می‌توان نظریه سوم را به امام خمینی نسبت داد. با توجه به نظریه رایج در فقه، دیدگاه امام در این زمینه یک گام به جلو تلقی می‌شود. بنابراین لازم است مبانی و مستندات آن روشن شده و به پرسش‌هایی که پیش می‌آید پاسخ داده شود. گفتنی است که این نظریه در اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی هم منعکس شده است.

طرفداران نظریه چهارم که نظریه رایج فقهی است، استدلال‌شان این است که ادله کلامی و فقهی، حاکمیت سیاسی را برای امام معصوم و در عصر غیبت برای فقیه عادل اثبات می‌کند. با وجود این ادله و اعطای حق حاکمیت به امام معصوم و فقیه عادل، اعطای حق حاکمیت به مردم معنا و مفهومی ندارد. اگر امروز سخن از جمهوریت گفته می‌شود و اداره جامعه به مدیران منتخب مردم سپرده می‌شود، از باب «ضرورت»، «اضطرار» و نهایتاً «مصلحت» است، چون شرایط امروز جهان و افکار عمومی چنین اقتضایی دارد.

بنا بر این نظریه، رأی مردم تشریفاتی بوده و جدّی نیست؛ از این رو اگر روزی بتوان رأی مردم را نادیده گرفت و بساط انتخابات را برچید، بدون درنگ باید بدان اقدام کرد، چون رأی مردم اصالت ندارد؛ از این رو برخی از فقیهان حتی تن دادن به این اضطرار یا مصلحت را هم برننافته، و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی ایران به جای «جمهوری اسلامی»، «حکومت اسلامی» یا «خلافت اسلامی» را پیشنهاد دادند. از دیدگاه آنان، جمهوری اسلامی «تحفه غرب» بوده و «بدعت در دین» شمرده می‌شد؛ برای نمونه به دو دیدگاه از این دست اشاره می‌کنم. علامه سید محمدحسین حسینی لاله‌زاری معروف به علامه طهرانی در این خصوص معتقد است:

در فلسفه‌های مادی، یا در قوانین غربی که از روح توحید اسلامی بهره‌ای ندارند، مراکز تصمیم‌گیری از کثرت شروع می‌شود؛ یعنی افکار و اوهام عامه مردم، گرچه در نهایت ضعف باشند، فقط به ملاک اکثریت، حق تعیین سرنوشت و تصمیم‌گیری در امور حاکمیت خود را دارند. در این فلسفه‌ها حکومت براساس انتخاب بوده؛ و کیفیت آن به مشروطه سلطنتی، یا به

جمهوری، یا به بعضی از انحای دیگر، تقسیم می‌شود، بنابراین جمهوری بدین طرز رأی‌گیری و انتخاب اکثریت قسیم و نظیر مشروطه از قالب‌های غربی است؛ و با روح اسلام سازگار نیست». (ورعی، ۱۳۹۱، ج ۵: ۳۱)

وی در ادامه بر نظریه خود چنین استدلال می‌کند: «بحاث فقیهیه وارده در ولایت فقیه، امر حکومت را منحصر به امام یا فقیه جامع‌الشرایط می‌داند، و در این مسئله احدی از علمای شیعه خلاف نکرده است؛ یعنی با وجود فقیه جامع‌الشرایط زمام حکومت مسلمین را به دست غیر فقیه سپردن خلاف اجماع است». (همان: ۳۳)

دیدگاه دوم مربوط به حزب التحریر لبنان است که در سال ۱۳۵۸، ضمن نقد پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی، طرحی را پیشنهاد کرد. در مقدمه این طرح به نقد جمهوریت نظام پرداخته و نوشته است:

شکل حکومت در اسلام بر خلاف نظام‌های غربی است. نظام اسلام خلافت یا امامت است که خلیفه یا امام به وسیله بیعت اهل حل و فصل از امت نصب می‌شود. خلیفه ملزم است که براساس کتاب خدا و سنت پیامبرش بر آنها حکومت کند. حکومت خلیفه مدت معینی ندارد، زیرا مادامی که احکام خدا را اجرا می‌کند و مادامی که می‌تواند به مسئولیت‌های خود که به او واگذار شده انجام دهد، مصدر امور می‌باشد. امت هر چند که او را نصب می‌کند اما حق عزل او را ندارد. او در اجرای کتاب خدا و سنت پیامبر مقید است نه رأی ملت، زیرا حاکمیت در اسلام از آن شرع است نه از آن ملت». (همان، ج ۳: ۴۷۸)

برخی از علمای معاصر هم همین نظریه را با صراحت ابراز کرده و نوشته‌اند:

ولی فقیه یعنی جانشین امام معصوم یعنی کسی که می‌خواهد حق را تعیین کند. او گاهی مصلحت می‌بیند بگوید شما رأی بدهید. ... او دستور می‌دهد که رأی بدهید چه کسی رئیس جمهور باشد. انتخابات ریاست جمهوری اعتبارش به رضایت اوست. مصلحت دیده که در این شرایط مردم رأی بدهند؛ اما حقیقت این است که آنها دارند پیشنهاد می‌کنند و می‌گویند ما این فرد را می‌خواهیم اقا الأمر الیکم، شما باید نصب کنید، نخواستی نصب نکن. این که حضرت امام (ره) می‌فرماید: رئیس جمهور منتخب بدون نصب ولی فقیه طاغوت است یعنی همین. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴)

بسیاری از طرفداران نظریه چهارم اگرچه درباره رأی مردم این‌گونه شفاف سخن نمی‌گویند، ولی حاق و حقیقت نظرشان همین است.

به هر تقدیر، اگر امام خمینی به عنوان یک فقیه و مرجع تقلید دینی مردم، در برابر این نظریه رایج که مستند به دلایل کلامی و فقهی است، از «حق تعیین سرنوشت مردم» به عنوان یک «اصل عقلی» و «اصل اسلامی» سخن می‌گوید، باید آن را یک تحول در اندیشه سیاسی فقیهان شیعه به شمار آورد و به تبیین مبانی و مستندات عقلی و شرعی آن پرداخت تا نظریه‌ای بی‌منا و منافی با مبانی کلامی و فقهی خوانده نشود یا دچار توجیه و تأویل ناروا نگردد. بدیهی است مقصود امام از حق تعیین سرنوشت دقیقاً همان چیزی نیست که در مکاتب بشری و اعلامیه‌ها و اسناد بین‌المللی گفته می‌شود. این حق می‌تواند بر خلاف حقوقی که «بدون قید و شرط» پذیرفته می‌شود مانند منع شکنجه، منع آزار و اذیت آسیب دیدگان در جنگ مثل زنان و کودکان، و...، مثل بسیاری از حقوق دیگر بشر از قبیل آزادی و مساوات متناسب با مبانی اعتقادی و فرهنگی ملت‌ها به صورت «محدود و مقید و مشروط» پذیرفته شود.

بررسی دیدگاه امام خمینی

یکی از موضوعاتی که قبل و بعد از انقلاب در کلمات امام تکرار شده و مورد تأکید بوده، «حق تعیین سرنوشت ملت» است که نشانه اهمیت موضوع است. طبق معنای مصطلح، «حق تعیین سرنوشت یا حاکمیت ملی» هم جنبه درونی دارد و هم جنبه بیرونی؛ در عرصه درونی و داخلی به معنای «حق تعیین سرنوشت برای ملت و نفی این حق برای اشخاص، احزاب و گروه‌ها» است؛ و در عرصه بیرونی و بین‌المللی به معنای «حق تعیین سرنوشت برای هر ملتی و نفی این حق برای بیگانگان، اعم از دولت‌ها و ملت‌های دیگر» است. (عباسی، ۱۳۹۰: ۳۷۶-۳۷۸) در کلمات امام هم، حق تعیین سرنوشت از هر دو جنبه مطرح شده؛ هم در عرصه داخلی (جنبه درونی) و هم در عرصه بین‌المللی (جنبه بیرونی). قبل از نقل کلمات امام باید توجه داشت که امام قبل از آنکه یک رهبر سیاسی باشد، رهبری دینی و فقهی صاحب مکتب بوده و سخنانش بر اساس موازین فقهی است مگر آنکه در موردی قرینه‌ای باشد که ایشان بر اساس دیگری مانند موازین رایج بین‌المللی سخن گفته و به اصطلاح، سخنانش جدلی باشد. اینک بررسی بیانات امام:

الف) جنبه درونی حق تعیین سرنوشت

امام خمینی در زمان مبارزه و در نفی نظام سلطنتی دو گونه استدلال دارند: یکی، استدلال عقلی مبنی بر اینکه نظام سلطنتی و موروثی عقلاً باطل و نادرست است. اینکه شخصی قدرت را از هر طریق ممکن به دست گیرد و در نسل او تداوم یابد، با اینکه اگر خودش هم دارای صلاحیت باشد، لزوماً فرزندان او دارای صلاحیت نیستند، پس

موروثی بودن قدرت از نظر عقلی منطقاً محکوم است. تصدی حکومت نیازمند صلاحیت‌هایی است و موروثی بودن حکومت، نفی این اصل منطقی و عقلایی است. دوم، استدلالی مبتنی بر پذیرش اصل سلطنت پهلوی و اینکه ملت - فرضاً - چنین موهبتی را به رضاخان داده باشد، باز هم سلطنت فرزندش با اصل «حق تعیین سرنوشت» منافات دارد. قهراً استدلال‌هایی از نوع دوم ایشان جدلی بوده و برای اثبات حق تعیین سرنوشت از نظر دینی قابل استناد نیست.

در این مقاله بر استدلال‌های نوع اول ایشان متمرکز شده، سپس برخی از سخنان استدلالی از نوع دوم ایشان را هم نقل خواهیم کرد.

امام خمینی در مصاحبه‌ای، در تشریح «مبنای مبارزه با رژیم پهلوی و جایگزین کردن نظام سیاسی دیگر» اظهار نمودند:

با روی کار آمدن رضاخان این سه اصل اسلامی در امر حکومت پیمانال شد: اول، اصل لزوم عدالت در حاکم اسلامی، و دوم، اصل آزادی مسلمین در رأی به حاکم و تعیین سرنوشت خود، و سوم، اصل استقلال کشور اسلامی از دخالت اجانب و تسلط آنها بر مقدرات مسلمین. و اگر در آن روز برای احیای این سه اصل اسلامی اقدام شده بود، کار به اینجا نمی کشید. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۵: ۲۳۹)

امام خمینی در این بیان حق تعیین سرنوشت ملت را در دو عرصه داخلی و خارجی، «اصولی اسلامی در امر حکومت» دانسته که در زمان رضاخان زیر پا گذاشته شد، زیرا نه او حاکمی عادل بود، نه مردم آزادانه به او رأی داده بودند، و نه روی کار آمدن او استقلال کشور اسلامی را تأمین کرد، بلکه او توسط بیگانگان بر این کشور مسلط شد. نکته حائز اهمیت در این بیان آن است که از دیدگاه امام، اسلام در امر حکومت سه اصل بنیادین دارد: عدالت حاکم اسلامی؛

آزادی مسلمانان در تعیین سرنوشت و رأی دادن به حاکم؛

استقلال کشور اسلامی و نفی دخالت بیگانگان در سرنوشت مسلمانان.

روشن است با وجود دو اصل نخست که مبتنی بر دلایل عقلی و نقلی است (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۶۲۳/منتظری، ۱۴۰۸، ج ۱: فصل ۴)، حق تعیین سرنوشت مردم از جنبه درونی و در عرصه داخلی (اصل دوم) «مقید و مشروط» خواهد بود؛ مشروط و مقید به حدودی که اسلام در سپردن قدرت تعیین کرده، و در عصر حضور، حاکمیت را از آن امام معصوم دانسته و در عصر غیبت - بنا بر نظریه ولایت فقیه - از آن فقیه عادل؛ نه حقی «مطلق»، آن گونه که در نظام‌های مبتنی بر مکاتب بشری گفته می‌شود. قهراً در یک جامعه اسلامی مردمی که اسلام را به عنوان یک مکتب پذیرفته‌اند، نمی‌توانند خارج از این چارچوب دارای حق تعیین

سرنوشت باشند، زیرا با انتخاب اول خود، انتخاب‌های بعدی خود را محدود کرده‌اند. همان‌گونه که در یک نظام کمونیستی یا لیبرالیستی، مردمی که مکتب مارکسیسم یا لیبرالیسم را برگزیده‌اند، نمی‌توانند روابط اجتماعی خود را فراتر از چارچوب آن مکتب تنظیم نمایند. در یک نظام مکتبی - مادی یا الهی - مردم به عنوان موجوداتی مختار، هر چند تکویناً حق تعیین سرنوشت دارند و می‌توانند هر قانونی خواستند وضع کنند و هر کسی را که خواستند به حاکمیت برسانند و پیامدهای آن را هم بپذیرند، اما به خاطر آنکه مکتبی را برای خود برگزیده‌اند، تشریحاً چنین حقی ندارند؛ آنان تنها در چارچوب موازین مکتبی که پذیرفته‌اند می‌توانند برای اداره جامعه قانون وضع کنند و افراد واجد شرایط مورد نظر آن مکتب را برای اداره جامعه انتخاب نمایند.

مردم در صدر اسلام بعد از رحلت رسول خدا(ص) با عملکرد خود کسی را که خداوند برای اداره جامعه آنان و تأمین سعادت دنیا و آخرتشان برگزیده بود، کنار زدند و پیامدهای دنیوی و اخروی حاکمیت افراد فاقد صلاحیت را هم به جان خریدند و تکویناً سرنوشت خود و حتی نسل‌های بعدی را هم رقم زدند، اما تشریحاً تخلف کردند، چون با پذیرش اسلام و نبوت رسول خدا موظف بودند که زمینه حاکمیت فردی را فراهم کنند که مورد رضایت حق تعالی و منطبق بر دستور رسول خدا باشد.

البته در عصر غیبت، حتی بنا بر نظریه ولایت فقیه، مردم در میان افراد واجد شرایط «حق انتخاب» دارند. می‌توانند از میان فقیهان واجد شرایط و در فرض فقدان فرد اصلح - که به حکم عقل باید او را برگزینند - یکی از آنان را انتخاب نمایند. نمی‌توان بدون رضایت مردم یکی از آنان را بر مردم تحمیل کرد. این همان نکته‌ای است که امام خمینی در پاسخ به یک سؤال، مبنی بر اینکه «فقیه در چه صورتی ولایت دارد؟» مرقوم نمودند: «ولایت در جمیع صور دارد. لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین، که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است، و در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین». (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۰: ۴۵۹)

ایشان در «توصیف حکومت اسلامی» فرمود: «ولاً، صد در صد متکی به آرای ملت باشد؛ به شیوه‌ای که هر فرد ایرانی احساس کند که با رأی خود سرنوشت خود و کشور خود را می‌سازد». (همان، ج ۵: ۴۴۹)

سپس در ادامه، چارچوب این حق را به خاطر مسلمان بودن مردم ایران «موازین و قواعد اسلامی در همه زمینه‌ها» دانسته و افزودند: «و چون اکثریت قاطع این ملت مسلمانند، بدیهی است که باید موازین و قواعد اسلامی در همه زمینه‌ها رعایت شود». (همان)

این بیان در حقیقت تعیین ملاک و ضابطه کلی «حق تعیین سرنوشت درونی و در عرصه داخلی» است که پیش از این، یکی از آنها را تحت عنوان «عدالت حاکم» در پاسخ به خبرنگاری دیگر مطرح نمودند. البته همین ملاک در «حق تعیین سرنوشت بیرونی و در عرصه خارجی» هم وجود دارد. در آن عرصه نیز اصول و ضوابطی حاکم است و مردم در آن چارچوب دارای حق‌اند که در بخش دوم مقاله مطرح خواهد شد.

دلایل و مستندات حق تعیین سرنوشت مردم

گرچه می‌توان مبانی و مستندات حق تعیین سرنوشت برای مردم را به تفصیل مورد بحث قرار داد، اما برای رعایت اختصار تنها به نمونه‌هایی از آیات قرآن، به عنوان مهم‌ترین سند مقبول همه مسلمانان، اشاره می‌شود.

دلیل یکم، خلقت انسان به عنوان «خلیفه خدا در زمین»

خداوند سبحان انسان را به عنوان خلیفه خود در زمین معرفی کرده، می‌فرماید:

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْۤا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ (بقره: ۲۸)؛ و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من می‌خواهم در زمین جانشینی بیافرینم، گفتند: در آنجا مخلوقی پدید می‌آوری که تباهی کنند و خون‌ها بریزند؟ با اینکه ما تو را به پاکی می‌ستائیم و تقدیس می‌گوییم؟ گفت: من چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

در این آیه سخن از خلقت جانشین خداست. و چون موضوع سخن «خلقت نوع انسان» بود، نه فقط «انسان‌های برگزیده خدا»، می‌توان به این نتیجه دست یافت که خداوند از خلافت و جانشینی «نوع انسان» سخن می‌گوید، نه «انسان‌های برگزیده خدا»؛ گواه بر این مطلب اعتراض فرشتگان الهی است که انسان را موجودی که فساد می‌کند و خون می‌ریزد، معرفی کردند. آنان این خصلت انسان را از مادی و زمینی بودن «نوع انسان» فهمیدند، نه خصلت انسان‌های برگزیده. آنها هم همین مطلب را فهمیدند که مقام خلافت الهی به «نوع انسان» اعطا می‌شود که لب به شکایت گشودند.

بدیهی است که چون خلیفه نمی‌تواند بدون توجه به آنچه مورد نظر مستخلف‌عنه است، حکومت کند، لازم است قواعد و قوانینی که خداوند در عرصه حاکمیت معین کرده، رعایت نماید. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۱۱۵-۱۱۸)

دلیل دوم، انسان و بار امانت تکلیف

خداوند در آیه دیگری سخن از امانتی به میان آورده که جز انسان، هیچ یک از موجودات تحمل آن را نداشته و از پذیرش آن سر باز زندند: «اِنَّا عَرَضْنَا الْاٰمٰنَةَ عَلٰی

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ (احزاب: ۳۳: ۷۲)؛ ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید».

اینکه این امانت چیست؟ در میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد. معمولاً آن را به «اوامر و نواهی الهی و تکلیف و مسئولیت»، «عهد و پیمان مردم» یا «ولایت الهی» معنا می‌کنند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸: ۵۸۵ / طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۶: ۳۵۰) یعنی انسان امانت تکلیف و حاکمیت در زمین را بر عهده گرفت. بنابراین تفسیر، انسان به نیابت از خداوند و به عنوان جانشین او در زمین، مسئولیت حکومت و ولایت را بر عهده گرفت. این تعهد و مسئولیت از جانب خداوند به انسان واگذار شد. پس انسان به نیابت از خالق خود حق حاکمیت و تعیین سرنوشت خود را پیدا کرده است. در این نگاه، «تفاوت جوهری» حق تعیین سرنوشت در مکاتب الهی با حق تعیین سرنوشت در مکاتب بشری آن است که در این بینش مردم به نیابت از خداوند سرنوشت خود را تعیین می‌کنند که قهراً در چارچوبی که خدا معین کرده، حق و اختیار دارند، اما در مکاتب بشری مردم اصالتاً دارای چنین حق و اختیاری بوده و طبعاً محدودیتی هم نخواهد داشت. به عبارتی از شهید صدر در این زمینه توجه کنید:

حق خلافت و سرپرستی، برگرفته از منشأ قدرت‌های حقیقی یعنی خداوند متعال است؛ با اعمال این حق است که امت نسبت به مسئولیت خود به اوج آگاهی و شناخت می‌رسد، زیرا آنان درمی‌یابند تنها به عنوان «خلیفه خدا بر روی زمین» حق تصرف و اعمال قدرت را دارا هستند. بنابراین مردم به صورت استقلالی مالک قدرت و دارای حق حکمرانی نیستند، بلکه آنان در پیشگاه خداوند متعال نسبت به پذیرش این امانت و قیام به وظایف خود در قبال آن، متعهد و مسئول هستند... در نظام دموکراسی مردم منشأ سلطه و استیلا هستند، در صورتی که در نظام اسلامی مردم خاستگاه خلافت الهی و مسئول در برابر خداوند متعال به شمار می‌روند. (ورعی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۱۷۷-۱۸۸؛ به نقل از: صدر، الاسلام یقود الحیاه)

دلیل سوم، شورایی بودن حکومت

قرآن کریم مبنای تدبیر و اداره امور مردم را «شورا» دانسته و فرموده است: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (شوری: ۴۲: ۳۸)؛ و کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را برپا می‌دارند و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند».

با استناد به همین آیه و سیره رسول خدا(ص) و امیرمؤمنان علی(ع) برخی از علما حکومت اسلامی را «شورویته» توصیف کرده‌اند که در برابر حکومت‌های «استبدادی» قرار دارد. (نائینی، ۱۳۸۶: ۹۰ و ۱۱۲) شورایی بودن حکومت به معنای حضور و مشارکت همه مردم در امور حکومت است. از «انتخاب مدیران و مسئولان حکومت» تا «تدوین قوانین و مقررات اجتماعی در مجلس شورا»، همگی جلوه‌هایی از حق حاکمیت و تعیین سرنوشت مردم است. بدیهی است مردمی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و اهل نماز و عبادت و کرنش در برابر او هستند، در تدبیر امور خویش، قوانین و مقررات الهی و ضوابطی را که او معین کرده، رعایت نموده و در آن چارچوب برای خود حق حاکمیت و تعیین سرنوشت قائل‌اند.

جلوه‌های حق تعیین سرنوشت درونی

امام خمینی برای حق تعیین سرنوشت درونی مظاهر و جلوه‌هایی برشمرده‌اند که مردم به مقتضای این حق می‌توانند «نوع حکومت»، «مسئولان و دولتمردان» و «نمایندگان مجلس» را انتخاب کنند. از آنجا که اسلام برای حکومت، نوع و مدل مخصوصی مشخص نکرده، و آن را به شرایط مختلف زمانی و مکانی موکول نموده، مردم در هر زمانی می‌توانند مدل خاصی برای حکومت خود انتخاب کنند.

به چند نمونه از بیانات ایشان در این زمینه اشاره می‌کنم:

از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد. طبیعی است که چون ملت ایران بیش از نود درصد مسلمانند، باید این حکومت بر پایه‌های موازین و قاعده اسلامی بنا شود. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۴: ۳۶۷، مصاحبه با روزنامه انگلیسی فاینشال تایمز)

خطاب به کارتر، رئیس جمهور وقت امریکا: اول چیزی که برای انسان هست آزادی در بیان است، آزادی در تعیین سرنوشت خودش است؛ ... همه عالم این مطلب را قائل هستند که هر بشری نسبت به سرنوشت خودش آزاد است، می‌تواند رأی آزاد بدهد؛ هر مملکتی سلطان اگر [بخواهد] داشته باشد تعیین کند، رئیس جمهور اگر بخواهد داشته باشد تعیین کند، حکومت بخواهد تعیین کند برای مملکتش، هر شکلی که این افراد مملکت بخواهند اداره بشوند، به حَسَب حقوق بشر آن شکل باید مُمضی باشد؛ همه دولت‌ها هم باید او را تصدیقش بکنند. (همان، ج ۵: ۲۴۳-۲۴۴)

چنان که انتخاب نمایندگان مجلس برای قانون گذاری است. این حق مردم است که برای اداره مطلوب جامعه قوانین و مقرراتی را وضع نمایند. بدیهی است در این عرصه هم،

چارچوب پیش گفته مطرح است. یعنی مردم در «چارچوب موازین اسلامی» به وضع قوانین و مقررات می پردازند. پیش‌بینی شورای نگهبان در ساختار جمهوری اسلامی براساس اصل ۹۱ قانون اساسی به همین منظور است. در حقیقت حق مردم در قانون‌گذاری محدود و مقید به رعایت موازین اسلامی است که در مرحله پیشین برگزیده‌اند.

امام خمینی با انتقاد از وضع مجالس قانون‌گذاری در عصر پهلوی، بارها به تشریح «غیرانتخابی بودن نمایندگان مجلس» پرداخته و آن را نقض «حق تعیین سرنوشت مردم» دانسته، می‌فرمود:

بیایند ببینند کدام یک از این مجالس قلابی و نمایندگان تحمیلی مجالسی که حق ملت است که سرنوشت خودشان را به وسیله این مجالس تعیین کنند... این ملتی که باید سرنوشت خودش را خودش معین کند و باید وکلای خودش را خودش تعیین کند، اکثر مردم نمی‌دانند که این کی هست ... وقتی اسمش را می‌برند، نمی‌شناسند او را (همان، ج: ۴، ۷۳).

حق تعیین سرنوشت برای همه نسل‌ها

امام خمینی حکومت سلطنتی موروثی را غیرمنطقی و غیرعقلانی و باطل می‌دانست. ممکن است ملتی قدرت سیاسی را به شخصی لایق بسپارد، اما سپردن آن به نسل او، بدون اطلاع از لیاقت و شایستگی‌شان، غیرمنطقی است و هیچ ملت رشیدی بدان تن نمی‌دهد؛ از این رو معمولاً سلاطینی هم که با حمایت و رضایت مردم به قدرت می‌رسیدند، پس از تثبیت قدرت‌شان، با ابزارهای مختلف تهدید و تطمیع و تحت‌عناوینی مانند «موهبت خداوندی» یا «موهبت ملت»، سلطنت را در خاندان خود موروثی می‌کردند؛ برای مثال رضاخان پهلوی پس از کودتای نظامی و به دست گرفتن قدرت، در سال ۱۳۰۴ دستور تشکیل مجلس مؤسسان و تصویب چهار اصل به جای اصول ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی مشروطه را صادر کرد. (متمم قانون اساسی مشروطه، پاورقی) ۲. به موجب اصل ۳۶، «سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت به وسیله مجلس مؤسسان به شخص اعلی‌حضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان نسلماً بعد نسل برقرار خواهد بود».

این متن دقیقاً مشابه همان عبارتی است که در قانون اساسی پیشین وجود داشت و چنین حقی را به محمد علی شاه قاجار می‌داد: «سلطنت مشروطه ایران در شخص اعلی‌حضرت شاهنشاهی السلطان محمد علی قاجار ادام الله سلطنته و اعقاب ایشان نسلماً بعد نسل برقرار خواهد بود». البته به علاوه اصل ۳۵: «سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده».

امام خمینی با اشاره به آنچه خود در زمان رضاخان مشاهده کرده بود، چنین نسبتی را که در قانون اساسی به ملت ایران داده شده، تکذیب می‌نمود. سپس با این استدلال که به فرض هم مردم زمان رضاخان حق خود را در تعیین سرنوشت به رضاخان داده باشد، حق نداشته حق نسل‌های آینده را هم به نسل او بسپارد، چون هر نسلی حق تعیین سرنوشت خود را دارد. نه نسل‌های پیشین می‌توانستند آن را پیشاپیش از نسل‌های بعدی سلب کنند و نه نسل فعلی می‌تواند حق نسل‌های آینده را از هم اکنون تعیین نماید. به دو نمونه از بیانات ایشان بسنده می‌کنیم:

شما فرض کنید که یک مجلس مؤسسان ملی - صد در صد ملی - تأسیس بشود و کسی را با اعقابش به حکومت بنشانند، خودش و سلسله بعد؛ ما به این مجلس مؤسسان که از جانب ملت است و به این ملت، می‌گوییم بسیار خوب، شما زمانی که خودتان تشریف داشتید حق داشتید که سرنوشت خودتان به دست خودتان باشد، سرنوشت مایی که دویت سال بعد از شما به این دنیا می‌آمده‌ایم، به چه مناسبت شما تعیین کردید آقای پدر بزرگ؟! شما با چه قانون، با چه حق، سرنوشت ماهایی که در این زمان هستیم تعیین می‌کنید؟... این حرفی است [که] همه عقول با آن موافقت ... یک مملکتی که می‌گوید قانون این است، عقل این است، حقوق بشر این است که سرنوشت هر آدمی به دست خودش باشد، هر ملتی سرنوشتش به دست خودش باشد، این صحیح؛ ملت ایران حالا سرنوشتش باید به دست خودش باشد؛ الآن اگر بخواهد یک کسی را تعیین کند برای وکالت، تعیین کند برای ریاست جمهور، حق دارد که خودش قرار بدهد... اما گروه‌هایی که در صد سال دیگر در اعقاب شماها می‌آیند، آنها ملت ایران الآن نیستند، آنها الآن هیچند، من نمی‌توانم سرنوشت آنها را تعیین کنم. آخر ما چه حقی داریم که سرنوشت دیگران را تعیین کنیم؟ آنها دیگرانند. به مجرد اینکه ما همه در ایران هستیم، به مجرد اینکه ما همه مسلمان هستیم، نمی‌توانیم ما سرنوشت یک جمعیتی که الآن موجود نیستند بعدها ملزم باشند آن اعقاب ما به اینکه این آقا را به «علی‌حضرتی» بشناسند! آخر به چه مناسبت تو همچو کاری می‌کنی؟ به من و شما چه ربط دارد این؟ پس اصلاً قضیه سلطنت یک مطلب خلاف عقلی است، خلاف شعور انسانی است. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج: ۵، ۵۰۸ و ۳ - ۵)

اگر سلطنت رضاشاه فرض بکنیم که قانونی بوده، چه حقی آنها داشتند که برای ما سرنوشت معین کند؟ هر کسی سرنوشتش با خودش است. مگر

پدرهای ما ولیّ ما هستند؟ مگر آن اشخاصی که در صد سال پیش از این، هشتاد سال پیش از این بودند، می‌توانند سرنوشت ملتی را که بعدها وجود پیدا می‌کنند آنها تعیین بکنند؟ این هم یک دلیل که سلطنت محمد رضا سلطنت قانونی نیست. (همان، ج: ۶، ۱۲)

تعیین سرنوشت سیاسی، حقّ همه «ملت»

امام خمینی حق تعیین سرنوشت را از آن ملت می‌دانست، نه احزاب، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی، و نه حتی از آن مجتهدان و فقیهان. ایشان در آستانه انتخابات مجلس با شنیدن این زمزمه که امور سیاسی از اختصاصات فقها و مجتهدان است، به شدت عکس‌العمل نشان داده و آن را توطئه‌ای خطرناک توصیف کردند. استدلال ایشان این بود که انتخابات سرنوشت ملت را تعیین می‌کند و این حق همه ملت است که سرنوشت خود را رقم بزند. بیانات ایشان در این زمینه چنین است:

انتخابات در انحصار هیچ کس نیست، نه در انحصار روحانیین است، نه در انحصار احزاب است، نه در انحصار گروه‌هاست. انتخابات مال همه مردم است. مردم سرنوشت خودشان دست خودشان است. و انتخابات برای تأثیر سرنوشت شما ملت است. از قراری که من شنیده‌ام در دانشگاه بعضی از اشخاص رفته‌اند، گفته‌اند که دخالت در انتخابات، دخالت در سیاست است و این حق مجتهدین است. تا حالا می‌گفتند که مجتهدین در سیاست نباید دخالت بکنند، این منافی با حق مجتهدین است، آنجا شکست خورده‌اند، حالا عکسش را دارند می‌گویند. این هم روی همین زمینه است، اینکه می‌گویند: انتخابات از امور سیاسی است و امور سیاسی هم حق مجتهدین است هر دویش غلط است. انتخابات سرنوشت یک ملت را دارد تعیین می‌کند. انتخابات بر فرض اینکه سیاسی باشد و هست هم، این دارد سرنوشت همه ملت را تعیین می‌کند، یعنی آحاد ملت سرنوشت زندگی‌شان در دنیا و آخرت منوط به این انتخابات است. این طور نیست که انتخابات را باید چند تا مجتهد عمل کنند. (همان، ج: ۱۸، ۳۶۷)

نکته حائز اهمیت در بیانات امام استدلال ایشان است. «آنجا که سرنوشت همه ملت تعیین می‌شود، همگان حق دخالت دارند». تعیین سرنوشت همه ملت در انحصار افراد، گروه‌ها و حتی مجتهدان نیست. معنای این سخن آن است که فقها و مجتهدان در عین حال که ولایت دارند، اما ولایت آنان نباید به گونه‌ای تفسیر شود که با «حق مردم در تعیین سرنوشت» شان منافات داشته باشد.

این سخن دقیقاً با آنچه پیش‌تر از ایشان نقل کردیم که «فقیه در جمیع صور ولایت دارد لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین، که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است، و در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولیّ مسلمین»، منطبق است. فقیه اگر بخواهد متولی امور مسلمین شود و حکومت تشکیل دهد، چون از اموری است که به سرنوشت همه مردم ارتباط دارد، باید آرای اکثریت آنان را به همراه داشته باشد. حتی از یکسان شمردن «آرای اکثریت مسلمین» در زمان حاضر با «بیعت با ولی مسلمین» در صدر اسلام، بر می‌آید که اختصاص به فقیه هم ندارد، بلکه «ولایت سیاسی امام معصوم» هم با «حق تعیین سرنوشت مردم» پیوند دارد. در آن دسته از امور سیاسی که به سرنوشت همگان مربوط می‌شود، همه مردم دارای حق و مسئولیت‌اند. نه خودشان می‌توانند از زیر بار این مسئولیت شانه خالی کنند و نه دیگران مجازند حق آنان را سلب نمایند.

ب) جنبه بیرونی و خارجی «حق تعیین سرنوشت»

ایشان در کنار اصل اسلامی «آزادی مسلمانان در تعیین سرنوشت و رأی دادن به حاکم» از اصل اسلامی دیگری سخن گفته‌اند که معنا و مفهوم آن چیزی جز «حق تعیین سرنوشت در عرصه خارجی» نیست. از دیدگاه امام «استقلال کشور اسلامی و نفی دخالت بیگانگان در سرنوشت مسلمانان» اصل اسلامی دیگری است که در زمان رضاخان زیر پا گذاشته شد. از نظرگاه اسلام نه تنها مردم در عرصه داخلی حق تعیین سرنوشت خود را دارند، در عرصه خارجی هم از چنین حقی برخوردارند، به گونه‌ای که دیگران نمی‌توانند برای آنان تکلیف تعیین کنند. ایشان به خبرنگار تلویزیون سراسری ایتالیا گوشزد کردند: «روابط ما با امریکا و همچنان با سایر کشورهای جهان بر اساس احترام متقابل خواهد بود. ما برای امریکا حق تعیین سرنوشت خود را قائل نخواهیم بود. (همان، ج: ۵، ۱۵۷)

تصریح بر این معنا بدین خاطر بود که در عصر پهلوی، امریکا برای مردم ایران تصمیم گرفته و در همه مقدرات مملکت دخالت می‌کردند. یکی از علل مهم انقلاب ملت ایران علیه رژیم پهلوی، وابستگی آن به بیگانگان بود. ملت ایران چنین تحقیری را تحمل نکرد. شعار معروف «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» نشان‌دهنده همین واقعیت بود.

امام خمینی بارها از این حقیقت تلخ سخن می‌گفت که چرا شاه ایران به عنوان اولین شخص مملکت در برابر بیگانگان تحقیر می‌شود؟ ایشان نمونه‌هایی از تحقیر ملت ایران را یادآور شده و از تلخی آن رنج می‌برد. اظهار می‌داشت:

خدا می‌داند آن روزی که من عکس این محمدرضا را دیدم در روزنامه‌های

اینجا، در مجله‌ای بود که در امریکا مقابل یکی از ریاست جمهوری‌های آنها

ایستاده بود؛ مثل یک بچه‌ای و او عینکش را برداشته بود و به روی او نگاه هم نمی‌کرد، این طور نگاه می‌کرد و این طوری ایستاده بود! خدا می‌داند تلخی این در ذائقه من شاید حالا هم باشد. (همان، ج ۱۳: ۳۱۳ و ج ۴: ۸۹)

امام خمینی با یادآوری دخالت بیگانگان در مقدرات کشور و تحقیر دولتمردان ایرانی از سوی قدرت‌های استکباری، مردم را به اعاده حیثیت و عزت از دست‌رفته‌شان دعوت کرد و از آنان خواست بیش از این ذلت را تحمل نکنند؛ از این رو «استقلال» یکی از خواسته‌های بنیادین ملت ایران در دوران مبارزه بود.

از دیدگاه اسلامی مبنای حق تعیین سرنوشت در عرصه خارجی کاملاً روشن است و در مورد وجود آن در عرصه خارجی کمترین تردیدی وجود دارد. اینکه خداوند انسان را عزیز آفریده و هیچ کس نمی‌تواند تن به ذلت دهد، اختصاص به «افراد» ندارد، این اصل شامل «ملت‌ها» هم می‌شود.

افزون بر آن، قاعده «نفی سبیل» که از آیه شریفه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۴)؛ ۱۴۱ اخذ شده، در این مورد کاملاً صادق است. قدرت‌های استکباری حق تسلط بر مقدرات کشور اسلامی و ملت مسلمان را ندارند. در زمان حاکمیت رژیم‌های سرسپرده این قاعده زیر پا نهاده می‌شد. بیانات امام بر همین مبنا استوار می‌باشد، از جمله:

ملت افغانستان را به حال خود رها کنید، مردم افغانستان سرنوشت خودشان را تعیین نموده و استقلال واقعی خود را تضمین می‌کنند و به ولایت کرملین یا قیومت امریکا احتیاجی ندارند. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۰: ۳۱۷)

اکنون که گروهی از مردان فداکار فلسطین بمنظور تعیین سرنوشت خویش، به دست خویش - که همانا آزادی فلسطین است - بر ضد مشتی غاصب متجاوز قیام مردانه کرده‌اند... (همان، ج ۲: ۴۶۱)

من از دولت عراق و سایر دول عربی اسلامی که با مال و جان در نبرد تعیین سرنوشت علیه اسرائیل در دو جبهه مصر و سوریه شرکت کرده‌اند، سپاسگزاری می‌کنم. (همان، ج ۳: ۴)

هر ملتی حق دارد خودش تعیین کند سرنوشت خودش را. این از حقوق بشر است که در اعلامیه حقوق بشر هم هست. هر کسی، هر ملتی خودش باید تعیین سرنوشت خودش را بکند، دیگران نباید بکنند. این ملت ما هم الآن همه ایستاده‌اند و می‌خواهند سرنوشت خودشان را تعیین کنند (همان: ۵۰۳).

آیا مگر ملت ایران برای تعیین سرنوشت خویش باید ببیند که دولت‌های غربی چه چیزی را می‌پسندند؟ مگر سایر دولت‌ها در تعیین خط مشی سیاسی خودشان و یا تعیین نوع حکومت‌شان به آرای ملت ایران مراجعه می‌کنند؟ (همان، ج ۴: ۲۶۶)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از دیدگاه امام خمینی، مردم هم از جنبه درونی و بعد داخلی، و هم از جنبه بیرونی و بعد خارجی دارای «حق تعیین سرنوشت» اند. نه در اداره کشور می‌توان آنان را نادیده گرفت و حق تعیین سرنوشت‌شان را در تعیین حاکمان و دولتمردان و چگونگی اداره جامعه در چارچوب مکتبی که برگزیده‌اند، نادیده گرفت، و نه در عرصه خارجی و بین‌المللی می‌توان چیزی را بر آنان تحمیل کرد. هر ملتی و هر نسلی حق تعیین سرنوشت خود را دارد. نه احزاب و جریانات و صاحبان قدرت داخلی حق نادیده گرفتن این حق را دارند و نه قدرت‌های خارجی. بلکه تعیین سرنوشت «تکلیف» هر ملتی است، زیرا با تعیین سرنوشت یک ملت، سرنوشت دنیوی و اخروی یکایک مردم رقم می‌خورد. مردم نسبت به عاقبت خود و دیگران در دنیا و آخرت مسئول و متعهدند. هیچ کس نمی‌تواند عاقبت بد و ناگواری را برای خود برگزیند. گرچه خداوند او را آزاد آفریده و تکویناً می‌تواند عاقبت خوب یا بدی را برای خود رقم بزند، اما تشریحاً تنها موظف است تا با ایمان و عمل صالح حسن عاقبت را برای خود انتخاب کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. اینکه «از نقطه نظر فقهی چنین حقی وجود دارد یا نه؟ و در صورت اثبات برای چه کسانی وجود دارد؟» موضوعی است که نویسنده در مقاله‌ای دیگر با عنوان «حق انتخاب و تعیین سرنوشت در قرآن کریم» بررسی کرده و دلایل و حدود آن را ترسیم نموده است. (ارائه در همایش بین‌المللی حقوق عمومی در قرآن کریم)
۲. یکی از مورخان تاریخ معاصر در این زمینه می‌نویسد: «به‌طور کلی کسانی باید انتخاب شوند که اگر وکیل مجلس شورای ملی هم بودند، از وکلایی باشند که طرح راجع به تغییر سلطنت را قبل از طرح در مجلس (در منزل سردار سپه) امضا کرده باشند و یا از کسانی باشند که قبلاً قول رأی سلطنت پهلوی را داده باشند». (مکی، بی‌تا، ج ۳: ۴۸۶)

منابع

۱. ابن خلدون (۱۳۶۹ش)، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم.
۲. ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۷۶ش)، مبانی سیاست، تهران، انتشارات توس، چاپ دهم.
۳. امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۹ش)، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ سوم.
۴. _____ (۱۴۲۱ق)، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ اول.
۵. طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ پنجم.
۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع‌البیان، مقدمه: محمد جواد بلاغی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
۷. عباسی، بیژن (۱۳۹۰)، حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین، تهران، انتشارات دادگستر.
۸. عنایت، حمید (۱۳۶۲ش)، تفکر نوین سیاسی اسلامی، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، چاپخانه سپهر.
۹. فریمن، مایکل (۱۳۹۰ش)، حقوق بشر، ترجمه محمد کیوان فر، ویراستار مصطفی ملکیان، تهران، انتشارات دادگستر.
۱۰. قرآن کریم.
۱۱. مصباح یزدی، محمد تقی (۸۴/۱۰/۷)، هفته نامه یرتو، ارگان مؤسسه امام خمینی.
۱۲. مکی، حسین (بی تا)، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، امیرکبیر.
۱۳. منتظری، حسین علی (۱۴۰۸ق)، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
۱۴. مؤمن قمی، محمد (۱۴۲۸ق)، الولایه الالهیه الاسلامیه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة التانیة.
۱۵. مهرپور، حسین (۱۳۷۳ش)، حقوق بشر در اسناد بین‌المللی، بخش ضمائم، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ اول.
۱۶. نائینی، محمدحسین (۱۳۸۲ش)، تنبیه الامه و تنزیه المله، تصحیح و تحقیق سید جواد ورعی، قم، بوستان کتاب، چاپ اول.
۱۷. _____ (۱۳۹۱ش)، مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، آماده چاپ.

فصلنامه
علمی
پژوهشی

سینا